

پایگاه نشر آثار و دروس

سُرُوبِ خَاطِرِ فِقْهٍ



آیت‌الله حاج شیخ محمد تقی پور محمدی

فقه الربا

(جلسه چهل و پنجم)

جلسه ۴۵

(۹۸/۰۸/۲۲)

مسأله پانزدهم

«يجوز في قرض المثلي أن يشترط المقرض على المقرض أن يؤدي من غير جنسه، و يلزم عليه ذلك بشرط أن يكونا متساويين في القيمة أو كان ما شرط عليه أقل قيمة مما اقترض»^۱. حضرت امام می‌فرماید: «در قرض مثلی جائز است که مقرض بر مقرض شرط کند که از غیر جنس آن بدهد، و این شرط بر او لازم است، به شرطی که هر دو در قیمت مساوی باشند یا آنچه بر او شرط شده از آنچه قرض گرفته، قیمت کمتری داشته باشد». مثلاً مقرض ۱ کیلو برنج را بعنوان قرض می‌دهد و شرط می‌کند که بعد از ۵ ماه ۶ کیلو گندم اخذ نماید. لازم است که مقرض به این شرط عمل کند. لکن با این شرط که در قیمت مساوی باشند یعنی قیمت ۶ کیلو گندم با ۱ کیلو برنج یکی باشد. و یا آنچه مقرض شرط می‌کند از نظر قیمت کمتر باشد. مثلاً ۱ کیلو برنج را بعنوان قرض می‌دهد و شرط می‌کند که ۳ کیلو گندم دریافت کند. قیمت ۳ کیلو گندم از ۱ کیلو برنج کمتر است. این صورت نیز اشکالی ندارد. چون خود صاحب مال (مقرض) راضی به آن است. ما نحن فيه مانند ربای معاوضی نیست. چون در ربای معاوضی گفتیم باید عوضین متجانسین بوده و از نظر کمیت مساوی باشند ولی در ربای قرضی از نظر کمیت تفاوت داشتن اشکالی ندارد به این معنا که می‌توان ۱ کیلو برنج داده و ۶ کیلو گندم اخذ کرد. آنچه که در اینجا معیار است تساوی در قیمت است. اگر در اینجا کمیت و وزن معیار بود، امکان داشت بعضی‌ها سوء استفاده کنند مثلاً ۱ کیلو گندم داده و ۶ کیلو می‌گرفتند. و حکم صورت دیگر یعنی جواز اینکه مقرض کمتر اخذ نماید، واضح است. چون مقرض خودش صاحب مال است و این شرط را بیان می‌کند. لذا اشکالی ندارد.

مسأله شانزدهم

«الأقوى أنه لو شرط التأجيل في القرض صح و لزم العمل به، و ليس للمقرض مطالبته قبل حلول الأجل»^۲. حضرت امام می‌فرماید: «اقوی آن است که اگر تأجیل در قرض شرط شود صحیح است و عمل به آن لازم است و مقرض قبل از رسیدن موعد حق مطالبه ندارد». مثلاً مقرض قرض را به مقرض به مدت ۲ سال بدهد. این شرط صحیح است. مقرض قبل از اتمام دو سال نمی‌تواند مال خود را مطالبه نماید.

این مسأله مورد اختلاف است و نظر مرحوم امام بر خلاف نظر مشهور است. این مسأله در موارد و ابواب دیگر فقه نیز کارایی دارد. مثل مضاربه. مضاربه عقد جائز است. در مضاربه صاحب مال با عامل قرارداد می‌بندد و مال خود را در اختیار او قرار می‌دهد. این قرارداد گاهی مؤجل است به این معنا که طرفین مثلاً به دو سال راضی شده‌اند. آیا در این عقد نیز صاحب مال می‌تواند قبل از اتمام دو سال مضاربه را به هم زده و مال خود را مطالبه کند؟ یا عامل می‌تواند قبل از اتمام دو سال عقد

^۱ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۵۵.^۲ تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۵۵.

را به هم زند؟ در ما نحن فیه هم همین بحث جاری است. گاهی قرض مطلق است که در اینجا بحثی نیست. ولی گاهی قرض مدت دار است. آیا قبل از رسیدن موعد مقرض می تواند مال خود را مطالبه کند؟

مرحوم محقق می فرماید: «لو شرط التأجيل في القرض لم يلزم»^۳.

مرحوم صاحب جواهر در ذیل عبارت مرحوم محقق می فرماید: «على المشهور بين الأصحاب شهرة عظيمة، بل لا خلاف أجده فيه قبل الكاشاني»^۴.

طبق بیان مرحوم صاحب جواهر قبل از مرحوم کاشانی مخالفی در این مسأله نیست. لکن مرحوم شهید ثانی نیز در این مسأله مخالفت کرده است. لذا شاید مرحوم صاحب جواهر کلام شهید ثانی را ندیده باشند. چون فیض کاشانی از نظر تاریخی بعد از شهید ثانی است.

مرحوم علامه در «التحریر» می فرماید: «للمقرض المطالبة بالقرض في الحال جملة و لو أقرضه تفاريق، و لو أجل القرض لم يتأجل»^۵. مقرض می تواند قرض خود را مطالبه کند و لو یکجا نداده باشد بلکه بصورت جدا جدا قرض داده باشد. و اگر قرض مدت دار باشد مؤجل نمی شود یعنی می تواند قبل از رسیدن موعد مال خود را مطالبه نماید.

همانطور که گفتیم مرحوم شهید ثانی قبل از مرحوم فیض کاشانی با مشهور مخالفت کرده است. ایشان در «المسالك» می فرماید: «و یجیء علی ما قررناه - من لزومه علی ذلک الوجه - احتمال لزوم هذا الشرط، مضافا إلى عموم قوله (صلى الله عليه وآله وسلم): «المؤمنون عند شروطهم» و غیر ذلک مما دلّ علی لزوم ما شرط فی العقد اللازم، إذ ليس هذا العقد علی حدّ العقود الجائزة ليقطع فيه بعدم لزوم الشرط، و لا علی حدّ اللازمة ليلحقه حکمها. و يمكن علی هذا أن يرجع إلى عموم الأدلة الدالة علی لزوم الالتزام بالشروط و الوفاء بالعقود. و لو شرط تأجيله فی غیر القرض من العقود اللازمة، بأن باعه شيئا و شرط علیه تأجيل قرضه إلى شهر مثلا، فالأقوى لزومه و وجوب الوفاء به، لما تقدّم من عموم الأمر بالوفاء بالعقود و الشروط، و هی كالجزء منها. و قيل لا يلزم الوفاء بها، بل يقبل العقد اللازم جائزا، بمعنى أنّ المشروط علیه لو أخل بالشرط تسلّط الآخر علی فسخ العقد المشروط فيه. و جعلوا ذلك قاعدة كلية هي: أنّ شرط الجائز فی اللازم يقبل اللازم جائزا، و مثله شرط اللازم فی اللازم. و اللزوم مطلقا أجد»^۶. «نعم احتمله فی المسالك بناء علی ما ذكره سابقا من لزوم هذا العقد، و عدم كونه من العقود الجائزة بدليل عدم وجوب رد العين إذا أراد المقرض، فيشملة حينئذ قوله (عليه السلام) «المؤمنون عند شروطهم» و غيره مما دلّ علی لزوم ما شرط فی العقد اللازم»^۷. طبق بیان ایشان قرض از عقود جائزه نیست. اگر مقرض به مقرض قرض دهد و عین جنس باقی باشد و مقرض مال خود را مطالبه نماید واجب نیست که مقرض عین آن مال را بدهد. همچنین عموم ادله دال بر التزام به شرط است.

^۳ شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۶۲.

^۴ جواهر الكلام، ج ۲۵، ص ۳۰.

^۵ تحریر الأحكام، ج ۲، ص ۴۵۳.

^۶ مسالك الأفهام، ج ۳، ص ۴۵۵.

^۷ جواهر الكلام، ج ۲۵، ص ۳۰.

البته کلام مرحوم شهید ثانی قابل بحث است. چون کسانی که قائل به عقد جائز بودن قرض هستند فائند که مقتض مالک است. یعنی قرض تملیک بالضممان می‌باشد.

حضرت استاد می‌فرماید: شرط بر دو نوع است: نوع اول: گاهی شرط متعرض حال عقد نیست بلکه متعرض مبیع و آن چیزی است که عقد روی آن قرار گرفته است یعنی معقود علیه. مثلاً در مضاربه صاحب مال شرط می‌کند که این سرمایه در اختیار عامل قرار گیرد اما با این شرط که در هنگام تجارت با این سرمایه معامله‌نسیه انجام ندهد بلکه معاملاتش نقد باشد. این شرطی است که مربوط به معقود علیه و مال است و ربطی به عقد ندارد. نمی‌توان گفت این شروط لازم است. چون خود عقد جائز است پس این شروط نیز جائز است. نوع دوم: گاهی شرط متعرض حال عقد است. مثل شرط اجل در مضاربه. صاحب مال می‌گوید این مال را به عامل می‌دهم به شرط ۵ سال. این شرط در رابطه با خود عقد است. عمل کردن به این شرط لازم است و لو خود عقد جائز باشد. اصل عقد مضاربه بنابر نظر مشهور جائز است ولی وقتی که شرط ۵ ساله می‌کند لازم الوفاء می‌شود. برای اینکه اگر وفای به آن لازم نباشد لغو خواهد بود. یعنی در صورت عدم لزوم، تأثیری برای آن شرط وجود نخواهد داشت.

بر خلاف حضرت استاد نظر مشهور علماء جائز بودن این عقد است حتی در صورت شرط تأجیل. بطوری که مرحوم صاحب جواهر در این مورد به بعضی‌ها حمله نموده و این تعبیر را بکار برده است: «و بذلک اغتر جماعة من متأخرین المتأخرین الذین لا یبالون باتفاق الأصحاب، فضلا عن شهرتهم حتی جزموا باللزوم، و شددوا النکیر علی دعوی کونه من العقود الجائزۃ»^۸. در ادامه ایشان برای جائز بودن قرض به روایات تمسک نموده‌اند که ما بعنوان نمونه دو مورد را ذکر می‌کنیم:

روایت اول) «و فی عقاب الأعمال بإسناد تقدم فی عیاده المریض عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی حدیث قال: و من أقرض أخاه المسلم كان له بكل درهم أقرضه وزن جبل أحد - من جبال رضوی و طور سیناء حسنات و إن رفق به فی طلبه تعدی به علی الصراط کالبرق الخاطف اللامع بغير حساب و لا عذاب...»^۹.

روایت دوم) «و عنه عن الصفار عن أحمد عن أبيه عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) من أقرض مؤمناً قرضاً ينظر به ميسوره كان ماله في زكاه و كان هو في صلاه من الملائكة حتى يؤديه»^{۱۰}.

ایشان از این روایات و غیر این روایات استفاده کرده‌اند که قرض از عقود جائزه است. لکن با قطع نظر از فتوای مشهور این روایات یا امثال این روایات نمی‌تواند جائز یا عدم جائز بودن را ثابت کند. این دو روایت در مقام بیان ثواب و نیکو بودن عمل مقرض است و ربطی به جواز و عدم جواز ندارد. و مولا در مقام بیان جواز یا لزوم نیست.

پایان جلسه چهل و پنجم

^۸ جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۳۰.

^۹ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۱، کتاب التجارة، باب ۶ من أبواب الدين و القرض، ح ۵.

^{۱۰} وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۰، کتاب التجارة، باب ۶ من أبواب الدين و القرض، ح ۳.